عنوان:

**بررسی ادله موافقین و مخالفین حجیّت قطع**

استاد راهنما:

**حجت الاسلام و المسلمین مرتضی خواه**

پژوهشگر:

**محمد علی الهی**

مقطع تحصیلی:

**پایه ششم**

درس پژوهشی:

**فقه 10**

مرکز آموزشی:

**حوزه علمیه علوی - قم**

سال تحصیلی:

**98-99**



**تقدیم و تقدیر:**

 سپاس و تشکر فراوان از استاد عزیز و بزرگوارم جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج آقای مرتضی خواه که با زحمت های بی پایانشان بنده حقیر را در نگارش این مقاله یاری فرموده اند. همچنین تشکر می کنم از جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج آقای اقبالی مدیر محترم حوزه علمیه علوی و جناب حجت الاسلام و المسلمین عابدینی معاون پژوهش حوزه علمیه علوی که این بستر مناسب را برای بنده و دیگر طلاب مشتاق فراهم کردند.

**چکیده:**

 یکی از مسائل پایه ای علم اصول که نتایج بسیار زیادی در بردارد، حجیت قطع است. تا به حال علماء زیادی درباره این مساله به بحث و گفت و گو پرداخته اند که در آثارشان قابل مشاهده است. در این مقاله سعی بر آن شده است تا ابتدا اصل این مبحث و چیستی آن تبیین شود. بعد از آن نظریات مختلف حول آن بیان شده است. در ادامه به اشکالات حول هر نظریه پرداخته شده است. به عنوان نتیجه گیری در انتها به یک جمع بندی مناسب، رسیده ایم.

**کلید واژه:**

 اصول، قطع، حجیت، کاشفیت، امام خمینی

**فهرست**

[مقدّمه: 1](#_Toc478710435)

[فصل اوّل 3](#_Toc478710436)

 [بخش اول: مفاهیم 3](#_Toc478710437)

 [گفتار اول: حجیت 3](#_Toc478710438)

 [گفتار دوم: قطع 4](#_Toc478710439)

 [گفتار سوم: معذریت 4](#_Toc478710440)

 [گفتار چهارم: منجزیت 4](#_Toc478710441)

 [گفتار پنجم: ذاتی 5](#_Toc478710441)

[بخش دوم: کلّیات 5](#_Toc478710442)

 [گفتار اول: لزوم حجیت داشتن احکام 5](#_Toc478710443)

 [گفتار دوم: مراد از کاشفیت قطع 6](#_Toc478710444)

  [گفتار سوم: دلیل معذریت و منجزیت در قطع 6](#_Toc478710445)

 [گفتار چهارم: ذاتی بودن وصف حجیت برای قطع 6](#_Toc478710446)

 [فصل دوم](#_Toc478710448) 7

[بخش اول: اثبات حجیت ذاتی قطع از نظر مرحوم مظفر 7](#_Toc478710449)

 [گفتار اول: شناسایی قطع](#_Toc478710451) [7](#_Toc478710446)

 [گفتار دوم: شناسایی حجیت قطع](#_Toc478710451) [7](#_Toc478710446)

 [گفتار سوم: چگونگی ذاتی بودن حجیت قطع](#_Toc478710451) [8](#_Toc478710446)

 [گفتار چهارم: لوازم ذاتی بودن حجیت قطع](#_Toc478710451) 9

 [بخش دوم: حجیت ذاتی قطع از نظر دیگر علماء 10](#_Toc478710448)

[گفتار اول: نظر مرحوم شیخ انصاری 10](#_Toc478710449)

[گفتار دوم: نظر مرحوم آخوند خراسانی 10](#_Toc478710451)

[گفتار سوم: نظر مرحوم نائینی 10](#_Toc478710451)

[گفتار چهارم: نظر شهید صدر 11](#_Toc478710451)

[گفتار پنجم: نظر آیت الله مکارم شیرازی 11](#_Toc478710451)

 [فصل سوم](#_Toc478710448) 12

 [بخش اول: اشکالات امام خمینی (ره) به ذاتی بودن حجیت قطع 12](#_Toc478710449)

 [گفتار اول: وجوب تبعیت از قطع](#_Toc478710451) [12](#_Toc478710446)

 [گفتار دوم: طریقیت و کاشفیت قطع](#_Toc478710451) [13](#_Toc478710446)

 [گفتار سوم: حجیت قطع](#_Toc478710451) [13](#_Toc478710446)

 [بخش دوم: اشکلات دیگر علماء به ذاتی بودن حجیت قطع 14](#_Toc478710448)

 [گفتار اول: نظر مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی 15](#_Toc478710449)

 [گفتار دوم: نظر مرحوم علامه طباطبایی 15](#_Toc478710451)

[فصل چهارم 16](#_Toc478710436)

 [بخش اول: شکالات وارده به موافقین حجیت ذاتی قطع 16](#_Toc478710437)

 [گفتار اول: اختلال نظام اجتماعی 16](#_Toc478710438)

 [گفتار دوم: وجوب عمل به فعل حرام در برخی از فروض 16](#_Toc478710439)

 [گفتار سوم: قطع حاصل از قیاس 16](#_Toc478710440)

 [گفتار چهارم: ذاتی یک امر حقیقی نمی تواند اعتباری باشد 18](#_Toc478710441)

[بخش دوم: اشکالات وارده به مخالفین حجیت ذاتی قطع 19](#_Toc478710442)

 [گفتار اول: حکم مولا نمی تواند حجیتش ذاتی باشد 19](#_Toc478710443)

 [گفتار دوم: طریقیت و کاشفیت ذاتی قطع است 20](#_Toc478710444)

  [گفتار سوم: طریقیت و کاشفیت از منظر قاطع، ذاتی است 21](#_Toc478710445)

 [گفتار چهارم: حجیت از واقعیات ثابت برای قطع است 22](#_Toc478710446)

 [گفتار پنجم: نفی حجیت از قطع امکان پذیر نیست 23](#_Toc478710446)

[نتیجه: 24](#_Toc478710452)

[منابع و مآخذ: 25](#_Toc478710453)

#

# **مقدّمه:**

 علم اصول فقه، بی شک یکی از پایه ای ترین و اساسی ترین علوم اسلامی است. این علم سر و کارش مستقیم با علم فقه است. از این رو به عنوان علم آلی برای استنباط احکام شناخته می شود و بدون آن دیوار فقاهت و اجتهاد لنگ کج خواهد بود.

 فقیه، هر حکمی را که از منبعش استخراج می کند، باید دارای وصف حجیت باشد. به عبارت دیگر آن حکم باید مقبول خداوند متعال باشد و گرنه ارزش و اعتباری ندارد. یکی از اساسی ترین و پایه ای ترین مسائل این علم، بحث از حجیت قطع است. اگر حجیتش ثابت شود مسائل و حواشی متعددی بر آن بار خواهد شد و اگر هم ثابت نشود، مسائل بسیاری بی پاسخ می مانند. از این رو پذیرش یا عدم پذیرش حجیت قطع، توابع و دردسر های زیادی خواهد داشت. پس بر فقیه لازم است که ابتدا، این مسئله را بر خودش حل کند و سپس سراغ مسائل کلان علم اصول برود. حال این سوال پیش می آید که ادله موافقین و مخالفین حجیت قطع چیست؟

 برای پاسخ به این سوال که آیا قطع حجیت دارد یا خیر، بهترین کار را رجوع به منابع اصولی دیدیم تا با مقایسه آن ها با یکدیگر، به یک نتیجه گیری مناسب برسیم. منابع متاخر که بیشتر متعرض عدم حجیت آن شده اند، اشکالاتی بر حجیت آن وارد کرده اند که در منابع قدیمی یافت نمی شود؛ لذا عمده بحث ما، به آراء متاخرین بر می گردد.

 این مقاله در چهار فصل تدوین شده است که عبارتند از:

1. فصل اول شامل کلیات
2. فصل دوم شامل ادله موافقین
3. فصل سوم شامل ادله مخالفین
4. فصل چهارم شامل جمع بندی و نظر نهایی

# **فصل اوّل**

 این فصل در کل داری دو بخش است که عبارتند از ارائه تعاریف مختصری از اصطلاحات علم اصول که مناسب این بحث می باشند.

## **بخش اول: مفاهیم**

 در این بخش قصد داریم که با چندی از اصطلاحات اصولی پیرامون این مبحث آشنا شویم.

### **گفتار اول: حجیت**

 حجتی که در علم اصول استفاده می شود دو معنا دارد که یکی حجیت لغوی است و یکی حجیت اصولی

**حجیت لغوی:** هر چیزی که صلاحیت احتجاج بر دیگران را داشته باشد. به عبارت دیگری چیزی است که در هنگام دعوا و خصومت، بتوان با آن بر دیگری غلبه یافت. (اصول الفقه، ص 381 و 382)

**حجیت اصولی:** هر چیزی که متعلقش را اثبات کند اما به درجه قطع نرسد. به عبارت دیگر، مقطوع را اثبات کند، اما اثباتش قطعی و یقینی نباشد. به تعبیر آسان تر می توان گفت چیزی است که اثباتش به واسطه جعل شارع است نه بخاطر ذاتش. (اصول الفقه، ص 382)

از تعریف حجیت اصولی مشخصی می شود که حجیت قطع که محل بحث ماست، از جنس حجیت اصولی نیست، بلکه از جنس حجیت لغوی است. البته ناگفته نماند که هر دو حجیت در علم اصول بحث می شود و اصولی به هر دو نیازمند است. (اصول الفقه، ص 382 و 383)

### **گفتار دوم: قطع**

 قطع عبارت است از آن جزمی که برای انسان حاصل می شود و احتمال خلاف آن را نمی دهد. در این قطع، مهم نیست که مطابق با واقع باشد یا خیر، بلکه شامل جهل مرکب نیز می شود زیرا که قاطع، نسبت به جهل مرکب هم احتمال خلاف نمی دهد. پس قطع، اعم از جهل مرکب و علم است، زیرا که جهل مرکب حقیقتا مطابق با واقع نیست اما علم مطابق با واقع است. البته در هر دو، شخص قاطع واقعیت را در برابر خودش می بیند. (اصول الفقه، ص 390)

شهید صدر هم نظرشان همین گونه است و در باره قطع می فرمایند: قطع یعنی کشف یک قضیه ای از قضایا است که به درجه ای رسیده است که هیچ شکی در آن راه ندارد. (دروس فی علم الاصول، ص 70)

### **گفتار سوم: معذریت**

 اگر درباره احکام فضای عبد و مولا را مد نظر بگیریم، به گونه ای که اگر مولا به چیزی دستور دهد باید آن را انجام بدهیم و اگر انجام دادیم به وظیفه مان عمل کردیم، آنگاه خیلی زیبا می توان معنای معذریت و منجزیت را فهمید.

شهید صدرضمن بیان مثالی نسبت به معذریت می فرمایند: اگر عبد کاری را که باید انجام می داده، انجام بدهد و سپس مشخص بشود که اشتباه آن را انجام داده، معذور خواهد بود و مولا نیز نمی تواند آن را عقاب کند. (دروس فی علم الاصول، ص 70)

### **گفتار چهارم: منجزیت**

در همان فضای عبد و مولا، اگر مولا نسبت به چیزی امر کند، آنگاه بر عبد لازم است که آن را امتثال کند. پس حکم مولا نسبت به آن منجّز است. زمانی که حکمی منجّز، اگر عبد آن را امتثال نکند، مولا حق عقاب عبد خود را دارد. (دروس فی علم الاصول، ص 70) پس عقاب وقتی می آید که حکمی منجز شده باشد. طبق تعریف معذریت و منجزیت می توان گفت که، معذریت در طول منجزّیت است.

### **گفتار پنجم: ذاتی**

 ذاتی درعلم منطق، معانی متعددی دارد اما معنای مورد بحث ما در دو تعریف جای می گیرد.

1. ذاتی باب ایساغوجی (کلیّات خمس) : به چیزی گفته می شود که ذات یک شیئی بر آن استوار است و آن ذاتی، خارج از آن شیئ نیست. به عبارت دیگر، اگر آن ذاتی باشد، آن شیئ هم تحقق پیدا می کند و اگر نباشد از بین خواهد رفت. (البته آن ذاتی درون خود شیئ است نه چیزی خارج از آن) (المنطق، ج1، ص93)
2. ذاتی باب برهان: يعني آنكه در صناعت برهان به كار مي‌رود., در آنجا داخل در حقيقت شيء نيست ( يعني جنس و نوع و فصل ) ولي در حملش بر آن (شيء) ضم و ضميمه نمي‌خواهد. مانند امكان نسبت به انسان.(الانسان ممكن), امكان را برانسان حمل مي‌‌كنيم, در حمل ممكن برانسان ضم و ضميمه نمي‌خواهيم, بلكه (وضع الموضوع كاف في وضع المحمول), يعني همين كه گفتيم (الانسان), كافي است كه بگوييم: ممكن.پس ذاتي باب برهان جنس, فصل و نوع نيست, يعني مثل ذاتي باب ايساغوجي نيست, ولي در عين حال در حملش بر شيئ, ضم و ضميمه نمي‌خواهد, يعني وضع الموضوع كافي در وضع المحمول مي‌باشد.مثل الانسان ممكن, الجسم ممكن. (سایت tohid.ir، الامر الاول: في موضوع العلم و مسائله و غاياته، درس اول)

## **بخش دوم: کلّیات**

 در این بخش قصد داریم که با چندی از نظرات اصولی که در ادامه بحث نیاز می شود، آشنا شویم.

### **گفتار اول: لزوم حجیت داشتن احکام**

##  بیان شد که فضای باید ها و نباید های دین، یک فضای عبد و مولاست. عبد، باید تابع محض مولا و گوش به

فرمان او باشد. حال اگر یک حکمی از جانب مولا صادر بشود، باید حجیت داشته باشد و الا اصلا حکم مولا نیست. پس هر حکمی باید حجیت داشته باشد تا معذریت و منجزیت داشته باشد که بتوان آن را امتثال کرد.

### **گفتار دوم: مراد از کاشفیت قطع**

 کسانی که قول به حجیت ذاتی قطع را پذیرفته اند، در استدلالشان، از حد وسطی به اسم کاشفیت قطع اس تفاده می کنند. مراد از کاشفیت قطع این است که: انسان با قطع، عین واقع را می بیند و دیگر منتظر چیزی نمی ماند که بالاتر از واقع باشد. (اصول الفقه، ص 391)

### **گفتار سوم: دلیل معذریت و منجزیت در قطع**

##  در واقع، معذریت و منجزیت، دو وصف حجت اند. یعنی هرگاه چیزی حجت بود، این دو را نیز در بر خواهد داشت. پس اگر ثابت شود که قطع حجیت دارد (چه ذاتی چه غیر ذاتی) پس مقطوع هم معذریت و منجزیت خواهد داشت. (اصول الفقه، ص 390)

### **گفتار چهارم: ذاتی بودن وصف حجیت برای قطع**

##  این مسأله، اصلی ترین بحث این پژوهش است و اختلاف علماء نیز به همین مسأله مربوط می شود. مراد علماء

## موافق این است که، حجیت برای قطع اعتباری نیست، قابل جعل نیست، قابل انفکاک نیست. پس هر جا که قطع

## باشد، حجیت خود به خود می آید و نیاز به اعتبار معتبِری ندارد. این خود عقل است که حجیت را برای قطع می

## فهمد.(اصول الفقه، ص 390) این مسأله برخلاف ظنون معتبره است؛ زیرا که در آنجا حتما باید یک اعتباری برای حجیت باشد تا لزوم امتثال بیاید. پس در قطع حجیت نیاز به چیزی از بیرون ندارد اما در ظنون، نیاز به اعتبار حجیت از بیرون دارد.

# **فصل دوم**

 در این فصل از پژوهش، درباره نظر موافقین به حجیت ذاتی قطع بحث می شود. ابتدا در بخش اول، نظر مرحوم مظفر به نمایندگی از موافقین مورد بحث قرار می گیرد. سپس در بخش دوم به بررسی دیگر ادله موافقین پرداخته می شود.

## **بخش اول: اثبات حجیت ذاتی قطع از نظر مرحوم مظفر**

### **گفتار اول: شناسایی قطع**

 همانگونه که بیان شد، قطع یک حالت نفسانی است. انسان در این حال، به نظر خودش واقع را می بیند و هیچ احتمال خلافی نمی دهد. این قطع اعم از جهل مرکب و علم است و در برابر ظن و شک قرار می گیرد. این حالت نفسانی این چنینی منجر می شود که شخص قاطع حقیقت را در برابر خود ببیند و به اصطلاح کاشفیت تام را برای خود رقم بزند. شخصی که قطع دارد، می گوید که واقع همین است و چیزی جز این نیست. پس همیشه قطع، کاشفیت دارد آن هم از نوع تام؛ در برابر کاشفیت ناقص که از ظن حاصل می شود. ذات قطع، کشف واقع است نه این که کشف چیزی باشد و قطع چیز دیگری. حال با مسامحه، می توان گفت که قطع، همان کشف تام از واقع است.

(اصول الفقه، ص 392)

### **گفتار دوم: شناسایی حجیت قطع**

 زمانیکه گفته می شود شیئی حجیت دارد، یعنی لزوم مطابعت طبق مفادش، لازم است. مثلا هرگاه که گفته شود خبر واحد ثقه حجت است، هرگاه که خبر واحد ثقه دیدیم باید طبق مفاد آن خبر عمل کنیم. حال در قطع نیز

اینگونه است. هرگاه شخصی نسبت به موضوعی قطع پیدا کرد، لازم است که طبق مفاد آن یعنی طبق مقطوعش عمل کند. این معنای حجیت قطع است. حال اگر ذاتی بودنش ثابت شود، یعنی نیازی به جعل جاعل ندارد.

### **گفتار سوم: چگونگی ذاتی بودن حجیت قطع**

 اصل بحث و اختلاف همین مسأله ذاتی بودن است. مرحوم مظفر در چند بخش، استدلال خود را بیان می کنند که ما برای اختصار، در چند جمله، نظر ایشان را خلاصه می کنیم.

قطع، کاشفیتی از واقع دارد که تام است. یعنی شخص قاطع واقع را در مقابل خود بدون هیچ نقطه تاریکی می بیند. وقتی که این حالت نفسانی برای انسان پیش بیاید، انسان دیگر منتظر چیزی نمی ماند که او را به سمت عمل مطابق با مقطوع حرکت دهد؛ زیرا که عقل حکم به مطابعت طبق قطع می کند. منشأ این حکم عقل، همان طریق الی الواقع بودن قطع است، یعنی همان انکشاف از واقعی که دارد. وقتی که حقیقت و واقع بطور تام در دید انسان باشد، همین جا عقل حکم به لزوم مطابعت می کند و این همان حجیت قطع است. حال ذاتی بودنش از کجا بدست می آید؟ هرگاه که قطع، ذاتش کاشفیت تام باشد و لازمه کاشفیت تام، حجیت باشد، پس حجیت برای عقل، ذاتی می شود.

حال این ذاتی نه قابل اثبات است و نه قابل نفی، یعنی نه می توان حجیت را برای قطع قرار داد و نه می توان حجیت را از آن سلب کرد. به اینگونه جعل حجیت برای قطع، جعل بسیط می گویند. جعل بسیط که در برابر جعل تألیفی قرار دارد یعنی ایجاد کردن همان شیئ و خلق کردنش. بطور مثال، انسان حیوان ناطق است، یعنی ذاتش حیوان ناطق است. حال نمی توان گفت که انسان یک چیز است و حی.ان ناطق چیز دیگر. سپس خداوند حیوانیت و ناطقیت را برای انسان قرار داده، بلکه ذات انسان همان حیوان ناطق است. پس حیوان ناطق قابلیت نفی و اثبات برای انسان ندارد بلکه عین ذات انسان است. هرگاه انسان باشد، حیوان ناطق هم هست و بالعکس. حال حجیت که ذاتی قطع است، همین گونه است. نه می توان آن را از قطع تفکیک کرد و نه می توان آن را جعل کرد. (اصول الفقه، ص 391-395)

### **گفتار چهارم: لوازم ذاتی بودن حجیت قطع**

 هرگاه کسی قائل به ذاتی بودن حجیت قطع باشد، باید پایبند به لوازمش هم باشد. از لوازمش می توان به چند مورد اشاره کرد.

1. چون حجیتش ذاتی است، پس هیچ کس حتی خداوند نمی تواند حجیت را به او اعطاء کند یا سلب کند.
2. قطع، بخاطر کاشفیت تامش، حجیتش ذاتی است. پس اگر کاشفیتی تام نداشته باشد، دیگر حجیتش ذاتی نخواهد بود.
3. حاکم در وجوب مطابعت از قطع، عقل است و نه شرع.
4. هر گاه کسی قطعی پیدا کرد، بر او واجب است که طبق آن عمل کند.
5. چون لازمه حجیت، معذریت و منجزیت است، پس اگر قطع قاطع مطابق با واقع نباشد، معذور خواهد بود.
6. اگر خداوند امر به اخذ به قطع کند، حکمش ارشادی خواهد بود و اگر حکم به عدم اخذ قطع کند، حکمش خلاف حکمت خواهد بود.
7. قطع از هر طریقی که بدست بیاید، حجیت دارد و باید طبق آن عمل شود.
8. هیچ گاه در آن واحد بر یک انسان، دو نوع قطع نسبت به یک مسأله پیدا نخواهد شد زیرا مستلزم اجتماع نقیضین خواهد شد.
9. حجیت برای اموری که ذاتی آنان نیست، عرضی است. به عبارت دیگر می توان حجیت را از آنان سلب کرد یا اعطاء کرد مثل خبر واحد ثقه. از طرفی طبق قاعده عقلی، کل ما بالعرض لابد و أن ینتهی الی ما بالذات، حجیت برای چیزی که عرضی است، باید منتهی شود به چیزی که حجیت ذاتی آن است. به عبارت دیگر چیزی می تواند حجیت ببخشد که خودش ذاتا حجیت داشته باشد. این سوال پیش می آید که چه چیزی می تواند حجیتش ذاتی باشد؟ در جواب می گویند قطع. قطع است که حجیتش ذاتی است و می تواند حجیت نیز ببخشد.

## **بخش دوم: حجیت ذاتی قطع از نظر دیگر علماء**

 در این بخش از مقاله، صرفا کلمات برخی از علماء موافق حجیت ذاتی قطع را می آوریم و از ترجمه و شرح پرهیز می کنیم، زیرا که عمده استدلال های آنان، همانند استدلال های مرحوم مظفر است.

### **گفتار اول: نظر مرحوم شیخ انصاری**

 لا إشكال في وجوب متابعة القطع والعمل عليه ما دام موجودا، لأنه بنفسه طريق إلى الواقع، وليس طريقيته قابلة لجعل الشارع إثباتا أو نفيا (فرائد الأصول، ج1، ص 29)

### **گفتار دوم: نظر مرحوم آخوند خراسانی**

 لا شبهة في وجوب العمل على وفق القطع عقلاً ، ولزوم الحركة على طبقه جزماً ، وكونه موجباً لتنجز التكليف الفعلّي فيما أصاب باستحقاق الذم والعقاب على مخالفته ، وعذراً فيما أخطأ قصوراً ، وتأثيره في ذلك لازم ، وصريح الوجدان به شاهد وحاكم ، فلا حاجة إلى مزيد بيان وإقامة برهان. ولا يخفى أن ذلك لا يكون بجعل جاعل ، لعدم جعل تأليفي حقيقة بين الشيء ولوازمه ، بل عرضاً بتبع جعله بسيطاً. (كفاية الأصول، ج1، ص258)

### **گفتار سوم: نظر مرحوم نائینی**

 وبعبارة أخرى : طريقية كل شيء لابد وأن تنتهي إلى العلم وطريقية العلم لابد وأن تكون ذاتية له ، لأن كل ما بالغير لابد وأن ينتهى إلى ما بالذات وإلا لزم التسلسل.

ومما ذكرنا يعلم : أن نفي الطريقية والحجية عن القطع أيضا لا يعقل، إذ لا يمكن شرعا سلب ما هو من لوازم الذات، مضافا إلى لزوم التناقض. وذلك كله واضح لا يحتاج إلى أزيد من تصور حقيقة القطع. (فوائد الاصول، ج۳، ص7)

### **گفتار چهارم: نظر شهید صدر**

 واما التكليف المنكشف بالقطع فلا يمكن ورود المؤمن من المولى بالترخيص الجاد في مخالفته، لان هذا الترخيص اما حكم واقعي حقيقي، واما حكم ظاهري طريقي، وكلاهما مستحيل. (دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة، ص 46)

### **گفتار پنجم: نظر آیت الله مکارم شیرازی**

 الجهة الاولى: في الدليل على حجّية القطع، والثانية\* في أنّ الحجّية ذاتيّة للقطع

أمّا الجهة الاولى: فأدلّ الدليل على حجّيته الوجدان بحيث لا حاجة إلى مزيد بيان وإقامة برهان، والحجّة- كما لا يخفى- معناها ما يمكن به أن يحتجّ العبد على مولاه وبالعكس، وبعبارة اخرى: ما يكون قاطعاً للعذر، كما قد يكون مسبّب العذر، فيكون قاطعاً للعذر عند إصابة الواقع، وعذراً للعبد إذا خالف الواقع، وهذا ما يسمّى بالمنجزيّة والمعذّريّة.

أمّا الجهة الثانية: فإنّ المعروف أنّ الحجّية من ذاتيات القطع بالوجدان، والذاتي ليس قابلًا للجعل، وبتعبير آخر: أنّها من قبيل لوازم الماهيّة التي لا يمكن جعلها بالجعل البسيط، بل يتّبع جعلها جعل نفس الماهيّة كالإحراق الذي يجعل بتبع جعل النار بسيطاً، أي إذا وجدت النار وتحقّقت تحقّق الإحراق بتبعها، كما لا جعل تركيبيّاً بين الشي ء ولوازمه الذاتيّة، وحاصل ما ذكر: أنّه لا يمكن جعل الحجّية للقطع لأنّها من ذاتياته. هذا أوّلًا.وثانياً: أنّ جعلها يستلزم التسلسل لأنّ نفس هذا الجعل أيضاً يثبت بالقطع فننقل الكلام إليه فإن كان حجّيته ذاتيّة فبها، وإن احتاجت هي أيضاً إلى جعل آخر فهو أيضاً يثبت من طريق القطع، ثمّ ننقل الكلام إلى هذا القطع وهكذا فإن انتهى في النهاية إلى ما تكون الحجّيةذاتيّة له فبها وإلّا يتسلسل، وهذا هو المقصود من القول المعروف: «إنّ كلّ ما بالعرض لابدّ أن ينتهي إلى ما بالذات» ويتمسّك به في مثل وجود الممكن وعلمه وقدرته ويقال: أنّه يرجع إلى وجود ذاتي وعلم وقدرة ذاتيين (انوار الأصول، ج 2، ص: 212)

# **فصل سوّم**

 در این فصل از پژوهش، درباره نظر مخالفین حجیت ذاتی قطع بحث می شود. مهم ترین مخالف این نظریه را می توان امام خمینی (ره) دانست. به همین دلیل ما نیز ابتدا به تبیین نظرات امام خمینی می پردازیم، سپس به بیان آراء دیگر علماء متعرض خواهیم شد.

## **بخش اوّل: اشکالات امام خمینی (ره) به ذاتی بودن حجیت قطع**

 در تقریرات مختلفی که از دروس امام نوشته شده است، درباره قطع، به سه مورد اصلی اشاره شده است:

1. وجوب تبعیت از قطع 2- طریقیت و کاشفیت قطع 3- حجیت قطع. ما نیز طبق روش نگاشته شده، این سه مورد را طرح می کنیم.

### **گفتار اوّل: وجوب تبعیت از قطع**

 و إن شئت قلت: إنّه لیس فی البین إلاّ حکم العقل بوجوب إطاعه المولی، و هو من المسائل الکلامیه الغیر المرتبطه بالمقام (معتمد الاصول، ج1، ص373)

از دیدگاه مرحوم امام، وجوب تبعیت، از احکام و عوارض قطع نیست بلکه از عوارض حکم مولاست و این که تبعیت از حکم مولا واجب است مسأله ای است کلامی و خارج از گستره مباحث علم اصول است.

### **گفتار دوّم: طریقیت و کاشفیت قطع**

 أمّا كاشفيّته و طريقيّته فلأنّها لو كانت كذلك لما تخلّف عن الواقع، و لما وقع الجهل المركَّب أبداً ، مع وقوعه كثيراً. نعم القطع طريق إلى‌ الواقع و كاشف عنه، و لا يحتمل خلافه حين القطع، فهو كاشف عند القاطع حين القطع، و الذاتي لا يمكن أن يكون ذاتيّاً بالنسبة إلى‌ شخص دون شخص، بل الذاتي ذاتيّ دائماً و بالنسبة إلى‌ الكلّ مضافاً إلى‌ أنّ ما ليس مجعولًا- بالجعل التأليفي، و لا بالجعل البسيط المستقلّ- من اللوازم، هو لوازم الماهيّة، لا مطلق اللازم، فإنّ لوازم الوجود ليست كذلك، فإنّ الإشراق من لوازم وجود الشمس، ليس مجعولًا بجعل ماهيّة الشمس. (تنقيح الأصول، ج3، ص17)

در این متن که از کتاب تنقیح الاصول برداشته شده است، به 3 بخش مهم درباره طریقیت و کاشفیت قطع می توان اشاره کرد:

1. طریقیت و کاشفیت از ذاتیات قطع نیست، زیرا که گاهی از موارد از قطع خارج می شوند مانند جهل مرکب. پس اگر کاشفیت و طریقیت، ذاتی قطع بود، باید در جهل مرکب هم موجود می بود.
2. طریقیت و کاشفیت از منظر شخص قاطع نیز نمی تواند ذاتی باشد، زیرا که لازمه یک ماهیت به حسب افراد مختلف نمی شود حال آن که در قطع به حسب افراد مختلف می شود.
3. طریقیت قطع یک امر مجعول نیست، زیرا که یک امر حقیقی است و جعل در آن تاثیری ندارد.

### **گفتار سوّم: حجیت قطع**

و أمّا الحجّیه فهی حکم عقلی مترتّب علی القطع، بمعنی أنّ العقل و العقلاء لا یرون القاطع معذوراً فی المخالفه أصلًا، و یصحّ عندهم أن یحتجّ به المولی علی العبد، و یعاقب العبد بسبب مخالفه القطع. و من هنا لا یصحّ للشارع جعل الحجّیه له؛ لکونه لغواً، لا لکونه من لوازم الماهیه، فتدبّر. (معتمد الاصول، ج1، ص374)

و أمّا حجّيّته فهي- أيضاً- ليست من ذاتيّات القطع، بل هي من أحكامه العقلائيّة التي يُحتجّ بها بين الموالي و العبيد.

ثمّ إنّه ذكر المحقّق الخراساني في «الكفاية»: أنّه بذلك- أي بأنّ الطريقيّة من لوازم ذاته، لا بجعل جاعل- انقدح امتناع المنع عن تأثيره- أيضاً- مع أنّه يلزم منه اجتماع الضدّين اعتقاداً مطلقاً و حقيقة في صورة الإصابة.

أقول: قد تقدّم في مباحث الألفاظ: أنّ ما هو المعروف بين الاصوليّين، و المفروغ عنه بينهم من التضادّ بين الأحكام‌، غيرُ صحيح؛ لأنّ الضدّين أمران وجوديّان‌، و الوجوب و الحرمة و غيرهما هي من الامور الاعتباريّة المنتزعة عن البعث و الزجر، و امتناعُ المنع عن العمل بالقطع إنّما هو لأجل ما تقدّم من أنّ تشخّص الإرادة بالمراد، و أنّه يستحيل تعلُّق إرادتين للبعث و الزجر أو البعث و الزجر بشي‌ء واحد، مضافاً إلى‌ لزوم لَغْويّة الحكم الأوّل لو نهى عن العمل بالقطع، و أنّه يلزم نقض الغرض، كما لا يخفى. (تنقیح الاصول، ج3، ص18)

در این دو تقریر از کلام امام (ره)، می توان به چهار گزاره مهم اشاره کرد:

1. این که حجیت از احکام و عوارض قطع است، با این بیان که منجزیت از عوارض و احکام عقلی قطع است اما معذریت از احکام قطع نیست بلکه از احکام جهل است.
2. حجیت با آن که از عوارض قطع است اما از ذاتیات قطع نیست، زیرا که از احکام عقلی و عقلایی است و نه از واقعیات ثابت برای قطع.
3. حجیت برای قطع، یک امر مجعولی نیست، زیرا که حجیت آن عقلی است و جعل حجیت برای آن از سوی شارع لغو است.
4. نفی حجیت از قطع نیز امکان پذیر نیست، زیرا که محذورات عقلی دارد و مستلزم اموری است مانند پدید آمدن تضاد بین اراده های مختلف مولا، عدم امکان امتثال و نقض غرض.

 تا به اینجا با عمده کلمات حضرت امام خمینی (ره) پیرامون حجیت ذاتی قطع آشنا شدیم و برخی از نظریات ایشان را بیان کردیم که با ذاتی بودن حجیت قطع منافات دارد.

## **بخش دوّم: اشکلات دیگر علماء به ذاتی بودن حجیت قطع**

### در این بخش از پژوهش، صرفا به بیان عبارات برخی از علماء مخالف حجیت ذاتی قطع می پردازیم.

### **گفتار اوّل: نظر مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی**

فالحق إمكان سلب الحجية و لو في الجملة عن القطع، و سلب المعذرية عنه، و ذلك لأن معذرية القطع تشبه معذرية السهو و النسيان و الغفلة، بل و الاضطرار و الإكراه و الإجبار في بعض الموضوعات، فكما يمكن أن يعلن المولى: أن السهو الكذائي و الغفلة الكذائية الحاصلة بالمبادئ العمدية، ليست عذرا عندي، و أن الاضطرار و الإكراه الحاصلين بالمبادئ العمدية و القصدية، ليسا عذرا و حجة، فإذا ابتلي المكلف بهذه الأمور، و إن لم يتمكن المولى من توجيه الخطاب إليهم فرضا، كما هو كذلك بناء على الخطابات الشخصية، و لكنها لا تعد عذرا، و يكون العبد مستحق العقوبة، و لا يورث سقوط الهيئة الناشئ من سوء السريرة صحة الاعتذار بها. (تحريرات في الأصول، ج6، ص 26)

### **گفتار دوّم: نظر مرحوم علامه طباطبایی**

فظهر بذلك ان حجية العلم اعتبارية مجعولة و من هنا تبين فساد الوجوه‌التي ذكروها على كون القطع حجة بالذات غير قابلة للجعل إثباتا و نفيا.منها ان القطع طريق إلى الواقع كاشف عنه بنفس ذاته إذ القطع‌من حيث هو قطع مرآة محض لا استقلال له في قبال متعلقه. و فيه انه خلط بين كاشفية القطع و حجيته إذ الحجية سواء فسرت‌بوجوب الجري على وفقه أو كونه قاطعا للعذر أو كونه وسطا لإثبات‌حكم متعلقه معنى اعتباري غير كون القطع انكشاف الواقع كما عرفت‌و اما كون القطع فانيا في متعلقه غير مستقل في قباله فسيجي‌ء ما فيه من‌الكلام في الأمر الثالث.و منها ما ذكره المصنف رحمه الله انه لا يكون بجعل جاعل لعدم جعل‌تأليفي حقيقة بين الشي‌ء و لوازمه بل عرضا بتبع جعله بسيطا.و فيه منع اللزوم حقيقة إذ الوصف اعتباري مرفوع عن الخارج‌حقيقة و الموصوف حقيقي خارجي و لا معنى للملازمة الحقيقية بين‌حقيقي و اعتباري (حاشیة الکفایه علامه طباطبایی، ج2، ص 178 و 179)

# **فصل چهارم**

 در این فصل از پژوهش، به بیان ایراداتی که به هر دو نظریه موافق و مخالف وارد است می پردازیم. بدیهی است که حجیت برای قطع یا ذاتی است و یا خیر. از این رو اگر بتوان استدلال موافقین را مخدوش کرد، پس عدم ذاتی بودن آن اثبات می شود. این کاری است که مخالفین حجیت قطع از جمله امام خمینی (ره) آن را پیش گرفته اند و در آخر قائل به عدم حجیت ذاتی قطع شده اند. بنابراین در این فصل دیگر به تبیین اراء دو گروه نمی پردازیم و فقط به بیان اشکلاتی پیرامون آن خواهیم پرداخت.

## **بخش اوّل: اشکالات وارده به موافقین حجیت ذاتی قطع**

 در این بخش به بیان ایراداتی خواهیم پرداخت که مخالفین حجیت ذاتی قطع متعرض آن نشده اند.

### **گفتار اوّل: اختلال نظام اجتماعی**

 یک اشکالی که می توان به حجیت مطلق قطع اعم از ذاتی یا غیر آن دانست، این است که یکی از نتایج این قول، اختلال در نظام اجتماعی پیش می آید. به بیان دیگر می توان گفت که اگر کسی جرم و جنایتی مرتکب شود و در آخر بگوید من قطع به وجوب این کار داشتم، پس دیگر نمی توان آن را عقاب کرد. مثلا کسی شرب خمر کند و در حین محاکمه بگوید من قطع داشتم نسبت به حلال بودن خمر. حال او معذر است و حاکم نمی تواند آن را حد بزند. اگر چه ممکن است دروغ بگوید و در نزد خداوند عقاب شود.

 به این اشکال می توان این گونه جواب داد که تا به حال علماء زیادی قائل به حجیت قطع بودند و این اختلال هم پیش نیامده. همچنین جای این مباحث در عرف و عامه مردمم نیست که بخواهد دامن آنان را بگیرد و این مسائل پیش بیاید. از طرف دیگر صرف ادعاء مجرم به قطع داشتنش، آن را نمی پذیریم و چه بسا خیلی ساده به عدم قطعش نسبت به مسئله ای پی ببریم.

### **گفتار دوّم: وجوب عمل به فعل حرام در برخی از فروض**

 اشکال دیگری که می توان بیان کرد این است که اگر شخصی واقعا نسبت به وجوب فعلی، قطع داشت و از قضا، آن حکم در نفس الامر حرام بود، حال بر شخص واجب است که بر طبق آن فعل حرام عمل کند. همچنین می توان فراتر رفت و گفت: چونکه عمل طبق مقتضای قطع واجب است، پس عمل به فعل حرامی که شخص به وجوب آن قطع دارد، واجب است. این یعنی خدای متعال راضی شده که بنده ای فعل حرامی انجام دهد و جای هیچ عقاب و باز پرسی ای هم ندارد.

 در جواب به این اشکال هم می توان این گونه گفت که حصول قطع یک مقدماتی دارد. این مقدمات باید صحیح باشد که بعدا به آن اشاره خواهد شد. حال اگر شخصی طبق مقررات و شیوه صحیح پیش برود و به قطع برسد، هیچ مشکلی ندارد. حتی ممکن است در برخی از فروض، وظیفه اش انجام فعل حرام باشد. به عنوان مثال عمل طبق مقتضای اماره هم همین گونه است. ممکن است شخصی به اشتباه از یک اماره، وجوب یک فعلی را استنباط کند که در عالم واقع آن فعل حرام باشد. در اینجا این شخص هرگز عقاب نخواهد شد. می توان گفت که این شخص، مخطئ هست و عقابی در بر ندارد. البته همانگونه که گفته خواهد شد، نوعاً قطع به این گونه احکام تعلق نمی گیرد.

### **گفتار سوّم: قطع حاصل از قیاس**

 طبق اجماع علماء امامیه، قیاس حرام است و حکم به دست آمده از آن نیز باطل است. حال اشکالی که می توان وارد کرد این است که اگر شخصی از طریق قیاس به حکمی قطع پیدا کند، آیا باز هم باید طبق آن عمل کند؟ مثلا حشیش را با خمر مقایسه کند و حکم حد را نیز برای حشیش در نظر بگیرد. روایات حرمت عمل به قیاس مطلق است و شامل هر نوع نتیجه ای می شود؛ اعم از این که حکم ظنی بدهد یا قطعی. پس نمی توان گفت که در اینگونه موارد هم، قطع حجت دارد.

 در جواب به این اشکال هم می توان گفت که قدر متیقن از اجماع علماء، حرمت ظن به دست آمده از قیاس است و نه هر نتیجه ای که قیاس بدهد. هم چنین اینطور می توان بیان کرد که طریق یک چیز است و نتیجه چیز دیگری. مثلا اگر حرمت قیاس بیان شده، خود قیاس کردن است. یعنی حرمت مقایسه کردن احکام با یکدیگر حال هر نتیجه ای که بدهد. همچنین مثلا اگر شخصی با کهانت به حکمی دست یابد، خود عمل کهانتش عقاب دارد اما قطعی که نسبت به آن حکم پیدا می کند، لازم الاجراست.

البته می توان این گونه گفت که شخص بخاطر عملیات قیاس، عقاب می شود. حال مقدار عقاب او چقدر خواهد بود. اگر کسی قیاس کند و قطع به وجوب قتل امام حسین (علیه السلام) کند، همان مقدار عقاب می شود که شخصی با قیاس قطع حرمت اکل خرچنگ کند. می توان این گونه گفت که این شخص بخاطر قطعش عقاب نمی شود، بلکه بخاطر قیاسش عقاب می شود، اما عقابش بسی دردناکتر از دیگری است زیرا که نتیجه بدتری داده. اما به هر حال نمی توان آن را بحاطر قطعی که دارد عقاب کرد. ناگفته نماند که در روز عاشورا، حضرت سید الشهداء (علیه السلام) حجت را بر همه تمام کردند و هیچ کسی قطع با آن ضوابطی که بیان شد نسبت به قتل آن حضرت نداشت.

 روایات ناهی از قیاس را هم می توان اینگونه حمل کرد که شامل قیاس ظن آور باشد و نه قیاسی که قطع آور باشد؛ زیرا می توان گفت که نوع قیاس، ظن آور است و زمانیکه ائمه نهی از اخد به قیاس کرده اند، منظورشان همان قیاسی است که نوعاً ظن می آورد و نه قیاسی که نتیجه اش قظع باشد. البته این جواب اشکالاتی دارد که در این مقال نمی گنجد.

 از مطالبی که بیان شد، قطع قطاع نیز حجت دارد و نمی توان نسبت به قطع او إن قلتی آورد. همچنین اگر شخصی از طریق مبادی صحیح مانند استدلال پیش رفت و نسبت به چیزی قطع پیدا کرد، اما قطعش خلاف واقع بود، دبگر هیچ گونه عقابی نخواهد داشت بر خلاف شخصی که قیاس کرده. شخصی که قیاس کرده، بخاطر راه ناصحیحش عقاب می شود. خواه نتیجه این قیاس صحیح و مطابق با حکم خداوند باشد، خواه نباشد.

### **گفتار چهارم: ذاتی یک امر حقیقی نمی تواند اعتباری باشد**

 اشکال دیگری نیز وارد است که حجیت یک امر عقلایی است. به عبارت دیگر یک امر اعتباری است که اگر عقلا نبودند هرگز به وقوع نمی پیوست. اگر طرفی قطع یک امر حقیقی است و وجود خارجی دارد هر چند که

معلول نفس قاطع است. حال چگونه می شود که یک امر اعتباری، ذاتی یک امر حقیقی باشد. به عنوان مثال اگر فقط یک انسان زنده می بود و هنوز حجیت بین عقلاء اعتبار نمی شد، قطع این شخص چگونه حجیت می داشت؟ پس چونکه یک امر اعتباری نمی تواند ذاتی یک امر حقیقی باشد، پس حجیت نمی تواند ذاتی قطع باشد. این امر خلط بین حقیقت و اعتبار است.

 در جواب به این اشکال می توان گفت که هیچ یک از علما، قائل به حجیت ذاتی باب ایساغوجی برای قطع نشده اند. این اشکال زمانی وارد است که حجیت را مقوم ذات بدانیم یعنی ذاتی باب کلیات خمس؛ حال آن که این گونه نیست. مراد از ذاتی در این مساله، همان گونه که بیان شد، ذاتی باب برهان است. یعنی هیچ گاه حجیت را نمی توان از قطع جدا دانست و اینها همیشه با هم اند نه این که حجیت مقوم ذات قطع باشد که بطلانش واضح است. از طرفی چیزی حقیقتا ذاتی قطع است، کاشفیت تام از واقع است. به این معنا که یکی از مقومات ذات قطع، کاشفیت تام است. کاشفیت تام از واقع و هم قطع، از امور حقیقی هستند، پس اشکالی ندارد که آنان را ذاتی باب کلیات خمس بدانیم بر خلاف حجیت.

## **بخش دوّم: اشکالات وارده به مخالفین حجیت ذاتی قطع**

 در این بخش به بیان ایراداتی خواهیم پرداخت که به مخالفین حجیت ذاتی قطع وارد است.

### **گفتار اوّل: حکم مولا نمی تواند حجیتش ذاتی باشد**

 همان گونه که بیان شد، موافقین با حجیت ذاتی قطع طبق این اصل پذیرفته شده فلسفی که می گوید کل ما

بالعرض لابد و أن ینتهی الی ما بالذات، حجیت قطع را ذاتی دانسته اند. حال اگر کسی مخالف با ذاتی بودن حجیت قطع باشد، لاجرم باید یک راهکاری پیشنهاد بدهد و بگوید که چه چیزی را باید دارای حجیت ذاتی بدانیم.

در فصل سوم، بخش اول، گفتار اول، بیان شد که امام خمینی (ره) فقط تبعیت از حکم مولا را واجب دانسته اند. به عبارت دیگر چیزی که حجیت ذاتی دارد همان تبعیت از حکم مولاست. پس می توان قائل به عدم حجیت ذاتی قطع شد و به جای آن، حجیت ذاتی را فقط برای حکم مولا بدانیم.

 اشکالی که به این قول وارد است این است که انسان چگونه پی به وجود خداوند می برد. آیا انسان بخاطر این که خداوند گفته، او را عبادت می کند؟ در علم کلام بحث شد که انسان از طریق ادله عقلی به وجود خداوند پی می برد و همین ادله هستند که وجوب تبعیت از حکم مولا را برای ما بیان می کنند. اگر انسانی شک به وجود خداوند داشته باشد، می تواند بگوید که حکم خداوند لازم الاجراست؟ پس هر چند که حکم خداوند وجوب تبعیت دارد، اما ذاتی آن نیست، زیرا که همین حکم خداوند، اگر یک پایه ای را به اسم یقین به وجود خدا نداشته باشد، ارزشی برای مکلف نخواهد داشت. پس حکم مولا به عنوان جایگزینی برای دارا بودن حجیت ذاتی مناسب نیست.

 پس بطور خلاصه می توان گفت که بالاخره باید یک چیزی به هعنوان ذاتی برای حجیت در نظر بگیریم. اگر آن را قطع بگیریم که مشکلی نخواهیم داشت. اما اگر آن را حکم مولا بدانیم، خود وجود مولا و صفاتش اگر نزد مکلف احراز نشود، حکمش حجیت نخواهد داشت چه برسد به ذاتی بودن حجیت حکم مولا.

### **گفتار دوّم: طریقیت و کاشفیت ذاتی قطع است**

 در فصل سوم، بخش اول، گفتار دوم، بیان شد که به نظر امام (ره) طریقیت و کاشفیت از ذاتیات قطع نیست. دلیل اصلی این بود که در مواردی مانند جهل مرکب دیگر کاشفیتی از واقع وجود ندارد. پس وقتی که در برخی موارد کاشفیت نباشد، نمی تواند ذاتی باشد. از این بیان امام می توان این استفاده را کرد که علم بخاطر مطابقت حقیقی اش با واقع، کاشفیتش ذاتی است.

 اشکالی که به این عدم ذاتی بودن وارد است، این است که ملاک کاشفیت داشتن در حجیت، کاشفیت نزد قاطع

است. قاطع بخاطر ویژگی قطع، واقع را می بیند. قاطع چیزی به اسم جهل مرکب نمی داند. قاطع، قطع خود را علم می داند و این شخص دومی است که مقطوع شخص اول را با خارج تطبیق می دهد، آنگاه علم و جهل مرکب را به قطع نسبت می دهد. این نظر زمانی درست می بود که در فرایند کاشفیت، شخص دومی حضور می داشت. حال آن که قطع از احوالات مکلف است و نمی تواند قائم به شخص بیرونی باشد.

اگر بپذیریم که قطع کاشفیت تام ندارد، می توان گفت که علم هم کاشفیت تام ندارد، زیرا در علم قید مطابقت حقیقی با واقع اخذ شده و این مطابقت از دو حال خارج نیست. یا شخص بیرونی این مطابقت را انجام می دهد یا شخص عالم. اگر نظر اول را بپذیریم، کاشفیت معلق به یک امر بیرون از نفس خواهد بود و از آنجایی که ذاتی یک امر نفسانی یعنی علم باید نفسانی باشد، پس کاشفیت هم باید نفسانی باشد در حالی که این گونه نخواهد بود. اگر هم نظر دوم را بپذیریم، پس دیگر فرقی بین قطع و علم در کاشفیت تام نخواهد بود در حالی که مدعی این است که قطع، کاشفیت تام ندارد. خلاف فرض پیش می آید و در نتیجه علم هم کاشفیت تام از واقع نخواهد داشت. البته ما این مدعا که قطع کاشفیت تام ندارد را نمی پذیریم. پس مجبور به پذیرش قول دوم هستیم.

 طبق این بیان روشن شد که کاشفیت هم برای قطع است و هم برای علم و نمی شود که فقط علم کاشفیت داشته باشد و قطع این گونه نباشد.

### **گفتار سوّم: طریقیت و کاشفیت از منظر قاطع، ذاتی است**

 اشکال دیگر که به قول موافقین در نظر مخالفین بیان شد، این بود که در شخص قاطع ممکن است قطعی خلاف یک دیگر داشته باشند. اگر نظر کاشفیت ذاتی را بپذیریم، پس هر دو مقطوع مخالف، کاشفیت دارند و این محال است. به بیان دیگر کاشفیت لازمه یک ماهیت است و به حسب افراد نباید مختلف شود، حال آن که به حسب افراد مختلف می شود، پس لازمه قطع نمی تواند باشد.

 منشأ این اشکال همانی است که در گفتار سابق بیان شد. به نظر امام خمینی (ره) کاشفیت تام فقط لازمه علم است که لا یتغیر است. حال بخاطر این عدم تغییر، کاشفیت می تواند ذاتی مناسبی برای آن باشد. مراد ما از کاشفیت، همانا در نزد قاطع است. هر قاطعی، قطعش کاشفیت تام دارد در نزد خودش و این مفهوم کلی کاشفیت، تفاوتی ندارد. به عنوان مثال اگر دو شخصی بر اثر دو اجتهاد متفاوت دوحکم متغایری بدست آورند، این حکم بر هر دو حجت است. حال چگونه است که حجت به دو امر متفاوت و متغایر تعلق گرفته است؟ یا مثلا یک انسان در یک زمانی به چیزی قطع دارد و زمان دیگری به نقیض مقطوع اولش قطع دارد. مگر قطع یک ماهیت که لازمه مفهوم مقطوع است نیست؟ پس چگونه به حسب احوال در یک شخص عوض شده است. داستان کاشفیت نیز همین گونه است. اشکال در جایی وارد است که فقط علم کاشفیت تام داشته باشد و بیان شد که این گونه نیست.

### **گفتار چهارم: حجیت از واقعیات ثابت برای قطع است**

 اشکال دیگر که به قول موافقین در نظر مخالفین بیان شد، این بود که عقل حکم به حجیت برای قطع می کند و نه این که حجیت، ذاتی قطع باشد. به بیان دیگر در عالم واقع و حقیقت، حجیت هیچ ربطی به قطع ندارد بلکه این عقل است که این دو را به هم ربط می دهد. همچنین چون که حجیتش یک امر عقلی و عقلایی است، پس جعل حجیت برای قطع از سوی شارع، کاری لغو و بیهوده خواهد بود. این حال تمام احکام عقلی است که شارع نمی تواند برای آن جعل حجیت کند.

 در این اشکالی که بیان شد ابتدا یک اشکال به نظر مخالفین مطرح می شود. کسی که حکم مولا را به عنوان چیزی که حجیت ذاتی دارد و می گوید من بیده الحجة می تواند جعل حجیت کند، چطور نمی تواند برای یک حکم عقلی، جعل حجیت کند؟ پس انگار این عقل است که می تواند جعل حجیت کند و نه شارع مقدس. با این بیان واضح می شود که حکم شارع نمی تواند گزینه مناسبی برای حجیت ذاتی باشد.

 اشکالی که به این نظر وارد می شود این است که خود حکم عقل اعتبارش از کجا می آید. اگر به دستور شارع باشد که گفته شد امری لغو و بیهوده است. یکی از ویژگی های عقل این است که عقل یا حکم نمی کند یا اگر حکم کند، قطعی حکم می کند. عقل هیچ گاه حکم ظنی و احتمالی نمی دهد. اگر حکمی این گونه در نفس انسان پدید آید، دیگر این حکم، حکم عقل نخواهد بود. از طرفی عقل به تنهایی، هیچ محرک و اراده ای به تنهایی در انسان ایجاد نمی کند و تا نفس انسان پا در میانی نکند، این حکم عقل کار ساز نخواهد بود. پس خود حکم عقل هم بخاطر این که در بر گیرنده حالت نفسانی قطع است، شارع نمی تواند برای احکامش جعل حجیت کند. قوام و شاکله

اعتبار حکم عقلی، همان قطعی بودنش است. پس نمی توان گفت که حجیت قطع، صرفا یک امر عقلی است و هیچ چیزی فرای آن ندارد.

### **گفتار پنجم: نفی حجیت از قطع امکان پذیر نیست**

 این گفتار در واقع اشکال نیست بلکه به نحوی ایجاد تسالم بین طرفین است. در فصل سوم، بخش اول، گفتار سوم در مورد آخری که ذکر شد، بیان کردیم که نفی حجیت از قطع بخاطر حکم عقلی بودنش، امکان پذیر نیست. کلیت این مسأله صحیح است اما نه صرفا بخاطر عقلی بودنش. حال به هر نحوی که این گزاره را تفسیر کنیم، باید بیان کنیم که برخی از مخالفین هم برای قطع ارزش قائل می شوند و آن را حجت می دانند اما نه به نحو حجیت ذاتی. بلکه حجیت آن را بخاطر حکم عقل می دانند؛ یا مثلا برای آن کاشفیت تامی قائل نمی شود.

# **نتیجه:**

 ما حصل آن چه که از مطالعه ادله موافقین و مخالفین حجیت قطع بدست آمد، این بود که قطع حجیت ذاتی دارد. اما این ادعاء نیاز به بیان و تفصیل دارد و جوانبی دارد که روشن نشده است. از طرفی بخاطر زیاد بودن عبارات مشترک، اختلافاتی به وجود آمده بود. هر دو طرف، اشکالاتی به استدلال طرف دیگر داشتند که همین امر موجب دقیق شدن مسأله شده بود. بنابر این با گذشت زمان و ایراد اشکالاتی به استدلال هر دو طرف، این مسأله منقح تر خواهد شد.

 مخالفین اشکالاتی وارد کرده بودند که عمده اش جواب داده شد و منجر به تقویت قول موافق شد. بنابر جمع بین این اشکالات و جواب آنها، در نهایت به این نتیجه رسیدیم که حجیت قطع ذاتی است و قابلیت جعل ندارد چه اثباتاً و چه نفیاً.

# **منابع و مآخذ:**

1. انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، چاپ اول، انتشارات مجمع الفکر الاسلامی، قم، 1436 ه.ق
2. تقوی اشتهاردی، حسین، تنقيح الأصول، چاپ اول، انتشارات موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينی، تهران، 1418 ه.ق
3. خراسانی، محمّد علی، چاپ اول، انتشارات موسسه النشر الاسلامی، قم
4. خراسانی، محمّد کاظم، کفایة الاصول، چاپ سوم، انتشارات مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم
5. خمینی، مصطفی، تحريرات في الأصول، چاپ اول، انتشارات مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينی، تهران، 1418 ه.ق
6. صدر، محمّد باقر، دروس فی علم الاصول، چاپ هشتم، انتشارات دار الصدر، قم، 1436 ه.ق
7. طباطبایی، محمّد حسین، حاشية الكفاية، چاپ اول، انتشارات بنياد علمی و فکری علامه طباطبايی، قم
8. فاضل لنکرانی، محمّد، معتمد الأصول‌، چاپ اول، انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، 1420ه.ق
9. مظفّر، محمّد رضا، اصول الفقه، چاپ دوم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، قم، 1437 ه.ق

10- مظفّر، محمّد رضا، المنطق، چاپ سوم، انتشارات دار التعارف، 1427 ه.ق

11- مکارم شیرازی، ناصر، انوار الاصول، چاپ دوم، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، قم، 1428 ه.ق